

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

فهم آزاد
۱۱ نومبر ۲۰۲۰

مذاکرات "بین الافغانی" دوحه؛ مهندسی نوع دیگری از امارت اسلامی

و سکوت و انفعال نیروها و فعالان چپ و دگراندیش



سازمان سوسیالیستهای کارگری افغانستان با درک و شناخت از سیستم سرمایه داری و تبیین سوسیالیسم کارگری از آن، از بدو آغاز فعالیتش تا امروز به سهم خود تمام روندها، ستراتیژیهای سیاسی از جمله پروژه مصالحة امریکا با طالبان، سیاستهای قدرت حاکمه و تحولات جاری را از منظر منافع طبقه کارگر مورد تحلیل و ارزیابی قرار داده و واقعیتهای عینی و زمینی نیز بیانگر صحت این تحلیلها و ارزیابیها می باشد.

با امضای توافقنامه صلح میان امریکا و جانین طالب دولت امریکا، به ویژه نماینده آنها خلیل زاد، چنین افاده می کردند و می کنند که گویا با آشتی امریکا -طالبان و سرهمبندی یک ساختار جدید، که در آن در کنار بقیه نیروهای اسلام سیاسی و ناسیونالیستهای تباری طالبان جایگاه مهم و اساسی خواهند داشت، رنج و محنت مردم افغانستان به ویژه اقشار و طبقات فرودست و تهیدست که بیشتر از چهار دهه در چنبره آن گرفتار اند و متحمل بیشترین قربانی و رنج شده اند به پایان خواهد رسید و شهروندان این کشور شاهد آزادی، صلح و امنیت را به بر خواهند کشید. همراه و همپا با قدرت حاکمه امریکا و متحدان و حامیان آن در منطقه و بورژوازی جهانی، کارشناسان و رسانه های موجب بگير داخلی و بین المللی همه از پایان مصائب و آلام مردم افغانستان داد زدند و نوید پایان جنگ، کشتار، محنت و فقر را به اذهان مردم خسته از جهل و جنایت القاء کرده و همچنان به این ردالت شان در مهندسی افکار و قبولاندن پروژه سپیم ساختن طالبان در قدرت مشغول هستند. اما با آشتی طالبان و امریکا و راه افتادن "مذاکرات بین الافغانی" نه تنها که از کشتار

و جنایت، ویرانگری و قساوت کاسته نشد بلکه جنایت و دهشت در ابعاد هولناک و کم سابقه ای نیز تشدید و گسترش یافته است؛ با وجود شروع مذاکرات، هیولای طالب هر روزه از زنان، کودکان و جوانان، به ویژه اعضای طبقه کارگر و اقشار فرودست و تهیدست دیگر قربانی می گیرد. جنایتکاران ددمنش طالب و سایر دسته جات تروریست اسلامی - قومی در کنار طاعون فقر و آفت کرونا به جان مردم دردمند، بی دفاع و خسته و آزرده از این همه فلاکت و مصیبت افتاده و هست و بود شان را به نابودی می کشانند.

"توافقنامه صلح" امریکا با گروه وحشی طالبان، که همزمان هم عصبیت قومی و هم تحجر مذهبی و قرون وسطائی اسلام هر دو را نمایندگی می نماید، این جریان را چنان به جلو صحنه سیاسی افغانستان رانده که امروزه در هیأت یگانه مدعی بلامنازع احراز قدرت سیاسی و شکل دهنده آینده جامعه ظاهر شده و به کمتر از تسلط دوباره هنجارها و ارزشهای عصر عتیق رضایت نمی دهد.

هیأت نمایندگی طالبان این تمایل و موقف شان را در همان مراحل اولیه مذاکرات "بین الافغانی" به طرف مقابل که دولت اسلامی افغانستان به رهبری "غنی" باشد، با صراحت تمام بیان نموده است؛ به همین دلیل با وجود گذشت چندین روز از آغاز مذاکرات طرفین هنوز روی اصول اولیه پیشبرد مذاکرات به نتیجه ای نرسیده اند. طالبان از زبان اعضای هیأت نمایندگی خود، امارت اسلامی، را همتر از دولت امریکا دانسته و با لحن تحقیر آمیز خطاب به طرف مقابل آنها را نوکران و مزدبگیران اجیر امریکا در حد سربازان اجیر نیپالی که پس از یورش امریکا به افغانستان به خدمت نظامیان امریکائی گماشته شده بودند، دانسته و لایق مذاکره و طرف خویش نمی داند. این رفتار و رویکرد طالبان جلوه ای از سناریوی شکل دادن به "امارت اسلامی" سرمایه به رهبری طالبان و با مشارکت و همنائی سایر جریانهای اسلام سیاسی و ناسیونالیسم تباری در خدمت به اهداف و منافع ستراتیژیک امریکا و تأمین منافع متحدان آن است؛ از همین جهت قدرت حاکمه امریکا و متحدان جهانی و منطقه ای آن در قبال افزایش جنایات و حملات طالبان که نقض آشکار مفاد "توافقنامه" دوحه می باشد سکوت اختیار نموده و آن را بخشی از پروسه صلح می شمارند تا که طالبان در هیأت یک نیروی مقتدر و مدعی ظاهر شده و با تأیید ضمنی اینها به عنوان یک واقعیت سیاسی به قدرت دست یابد و یا در محوریت آن سیستم سیاسی جدیدی که حافظ منافع بلندمدت امریکا و متحدان آن باشد شکل گیرد؛ پروژه "صلح" و ستراتیژی مورد نظر سرمایه جهانی به رهبری امریکا زمینه ساز یک چنین تحولی است تا اذهان عمومی مردم آزادیخواه جهان، به خصوص مردم دردمند افغانستان را برای پذیرش یک چنین ستراتیژی ویرانگر و ارتجاعی آماده سازند.

در یک چنین موقعیت خطیری موضع انفعالی نیروها و فعالان مدعی چپ و سوسیالیست در یک بعد وسیع اجتماعی سخت أسفبار است. بدون تردید نیروهای چپ در گستره جامعه به لحاظ عددی نیروی کمی نیستند، هر چند که این نیروها پراکنده، متشتت و فاقد یک ساختار منسجم سیاسی هستند ولی بالقوه می توانند خواستها و مطالبات بخش وسیعی از اقشار و آحاد جامعه را نمایندگی نمایند. پس سؤالی که باید مطرح شود این است که این موضع انفعالی از چه ناشی می شود و چرا علی رغم انزجار عمومی از بربریت جاری و شکست پروژه های بورژوازی جهانی و شکل دادن به آینده سیاسی تار و فلاکتبار، که چیزی نیست جز تداوم فاجعه جاری، این نیرو این چنین شانه بالا انداخته و با بی مبالائی و خردگریزی عجیبی نقش تماشاچی را بازی می نماید؟

این گونه نیست که این نیروها به حقیقت موجود و واقعیت عینی و پیامدهای آنی و آتی آن بی توجه هستند و یا آن را دستکم می گیرند. این خردگریزی و بی مسؤولیتی بر این پیش فرض متکی است که کاری از دست کسی ساخته نیست و سرمایه با قدرت بلامنازعش چنان بر اوضاع مسلط است که سوای هر تلاش و تقلای طبقات فرودست و مردم

آزادیخواه از جمله در افغانستان اهداف خودش را تا انتهای آن به پیش می برد. بنابراین از این منظر تلاش برای نفی سیاستها و اقدامات مضر و تغییر وضع موجود و تحول آن به نفع اکثریت جامعه کار بیهوده و عبث خوانده می شود و به نسل جوان از زن و مرد توصیه می گردد که باید خودشان را با شرایط و اوضاع و احوال جدید وفق دهند و در بهترین حالت از یک سری حقوق و ارزشهای دفاع کنند که قابل وصول هستند. حقوق و ارزشهای مورد نظر این فعالان و نیروهای سیاسی قرابت عجیبی با خواستها و مطالبات نیروهای دارد که طی بیشتر از چهار دهه قومیت، مذهب و زبان را پشتوانه سهم خواهی خودشان از خوان قدرت کرده اند.

باید تأکید شود که منظور این نیست که این نیروها با کنار گذاشتن آمال و آرزوهای ادعائی دیروزی شان به "حقیقتی" که بقیه از آن بیخبر اند دست یافته باشند؛ و دیگر این که این نوع موضعگیری و نگاه نمی واند صرفاً از سر تزییر و فریبکاری باشد؛ بلکه عمیقتر و بنیادی تر از آن است. سازمان ما و من در حد خود در گذشته نیز بارها به این که چرا و چگونه بخش بزرگی از بقایای چپ در یک چنین موقعیتی قرار گرفتند پرداخته ایم و سیاست و ستراتیژی منبع الهام امروزی این نیروها را نیز تا آن جایی که مقدور بوده و ضروری پنداشته شده مورد بررسی و کنکاش قرار داده ایم. از نظر من همچنان نیاز می رود که مبناهای عینی یک چنین موضع و رویکردی مورد تحلیل و بررسی قرار گیرند و منفعت مادی و تعلق اجتماعی - طبقاتی این نیروها بار دیگر و در پرتو وضعیت جدید رو به جامعه آفتابی گردد.

سوای برخی از بازمانده های چپ که کاملاً در خدمت مناسبات حاکم قرار دارند و از آن با حرارت دفاع می نمایند بقیه با توجه به تحولات فکری و انتخاب سیاسی که آگاهانه انجام داده اند ، که حاصل آن وداع کامل با آرمانها و اهداف گذشته سیاسی شان است، حتی در حد یک نیمچه دموکرات هم دخالت قابل ارجاعی در تحولات اجتماعی که بتواند فضای نسبتاً باز و دموکراتیکی را در مواجهه با نیروها و قدرت های واپسگرا تقویت و ضمانت نماید و یا در جهت محقق شدن یک چنین کاری تلاش کند، ندارد. آنجا هم که اعلام موضع کرده اند بیشتر در عرصه موضوعات فرهنگی و یا به زعم خودشان دفاع از "ارزشها" است. محور فعالیت بقایای بازمانده از این چپ را ، همانگونه که در فوق به آن اشاره شد، بیشتر دفاع از هویتهای اتنیکی و مطالبات و خواست هائی از جنس "عدالتخواهی" قومی-زبانی تشکیل می دهد. در حالی که می توان پیگیرتر و صادقانه تر از هر نیروی اجتماعی بورژوائی مبارزه برای کسب برابری و رفع ستم و تبعیض بر اساس جنسیت و تعلق تباری و هر نابرابری و انقیاد را از مجرای جنبش سوسیالیستی کارگری پیش برد و به سرانجام مطلوب رسانید. ولی مبارزه از این سر و نگاه طبقاتی و قایل بودن به جایگاه و منافع طبقات فرودست در کل پروسه های مبارزات اجتماعی نه دیروز و نه امروز امر این نیروها نبوده و حالا به طور قطع نیست.

ولی عیب کار در این است که بخش بیشتری از بازمانده های چپ حتی فعالترین عناصر آن در عالم ادعا فعال مایشا تشریف دارند؛ زمانی که این جماعت به اصطلاح به دفاع از "حقوق" و "ارزش" هائی هم برخاسته است، چه آن رفع ستم ملی بوده و چه برخورداری و مشارکت برابر "اقوام" در حیات اجتماعی، آن تلاشها و اقدامات را به خصوص در این دو دهه پسین در همدمی و همگامی با نیروهای بورژوائی، صاحبان سرمایه و مهمتر از آن ناسیونالیستهای تباری که آنها خود یک پای بربریت کنونی را تشکیل می دهند خواسته است؛ بخش دیگری از این نیرو و افراد و اشخاص که در نهاد های جامعه مدنی به فعالیت مشغول اند به ندرت ضرورت تغییر بنیادی ساختارهای اقتصادی و سیاسی به نفع طبقات و اقشار محروم و فرودست و نفی مناسبات نابرابر حاکم را سوای خواست تحقق مطالبات تبارگرایان و ناسیونالیستهای قومی طلبیده و میطلبند.

بر همین مبنا حجم عمده فعالیت جریانها و فعالان سیاسی که از منظر منافع و مصالح قومی به نابرابری های اجتماعی نگاه می کنند، چه چپ و چه لیبرال، را در بهترین حالت تلاش و تقلا برای تثبیت و تداوم "ارزشها" و "دستاورد های" چند سال پسین تشکیل می دهد که مشارکت و سهم برابر انتیک ها در آن مکان محوری دارد.

یک چنین رویکردی را به وفور می توان در فعالیتهای این نحله های بازمانده از چپ، به ویژه بازمانده های حزب دموکراتیک خلق که بیشترین در نهادهای جامعه مدنی و اینجوها فعال هستند هم در عرصه نظری و هم در عرصه فعالیت عملی مشاهده کرد. دست کم به این دلیل و دلایل مادی دیگری که پرداختن به همه آنها در این ظرفیت نمی گنجد، نمی توان جریانهایی از این دست را، با وجود ادعا های داغ و پر حرارت شان، در "سنگر دفاع" از "ارزش ها و دستاوردها" یافت. بل همه منتظر فرصت مناسبی اند تا خودشان را با تحولات جدید وفق و در شکل و شمایل متناسب با اوضاع ادامه حیات دهند. تومار نویسی اخیر دانشجویان و سخنرانی استادان دانشگاه ها از جمله "فیض الله جلال" نمود بارزی از یک چنین رویکردی است.